

دیوار

۱۴-۹

فصلنامه‌ی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی
سال سوم، شماره یازدهم، پاییز ۱۳۸۵

با آنادی از:

علی آحمدی / سجاد آید نلو
خسرو احتشامی هونه گانی / دکتر نعمت... اکبری
دکتر محمود جلالی / دکتر هادی خانیکی
دکتر محسن رفانی / دکتر وحید قاسمی
محمد تقی فاضل مبیدی
علی مژروعی / دکتر عطاء... مهاجرانی
دکتر مهدی نوریان
و.....
گفتگو با استاد عباسعلی پورصفا، نقاش معاصر

NO. 11 QUARTERLY
DARICHE
Cultural, Social and Economical
Quarterly



چکیده:

هدف این مقاله نگاهی به ریشه های فکری موافع فرهنگ توسعه اقتصادی در ایران است. درواقع این موافع را عمد تادر تحولات ساختاری در نحوی خردورزی ایرانی ملاحظه می کنند. مقاله، نخست با این پرسش آغاز می شود که «تعریف توسعه چیست؟» و سپس براساس دسته بندی انواع کالاها و توانایی کشورهای توسعه دهنده اینها کشورهای توسعه یافتنگی دسته بندی می کنند. این اساس توسعه یافتنگی را به عنوان توانایی ابداع و نوآوری در فناوری تعییر می کند. آن گاه با یاد آوری این نکته که هسته ای مرکزی توسعه، عقلانیت است به مسئله عقلانیت به عنوان همزاد فرهنگ می پردازد. در اینستی معرفی انواع رویکردهای فکری به عقلانیت می پردازد و سپس عقلانیت را - از منظر اقتصادی - به سه سطح تقسیم می کند: (عقلانیت ابزاری، عقلانیت آبینی و عقلانیت معنی داری). آنگاه با بیان مثالهای رابطه ای این سه سطح عقلانیت را مورد بررسی قرار می دهد. در ادامه با بیان نقش و نوع عقلانیت مورد توجه در نظریه های اقتصادی، نشان می دهد که نظریه های اقتصادی تهازنگانی برای یک جامعه کاربرد دارند که مردم آن جامعه بر اساس «عقلانیت ابزاری» تصمیم بگیرند و عمل کنند. این مقاله سرانجام با این جمع بندی به پایان می رسد که بی ثباتی های بلندمدت، بی حرمتی تاریخی به قوانین بهویژه به قوانین اساسی، فساد دولتی و عدم اعتماد به برنامه ها و سیاست های دولت، بی حرمتی به حقوق خصوصی و عدم استیفاده حقوق خصوصی در مواردی که با تعرض، بهویژه تعرض از سوی دولت، روبرو می شود و نظایر این ها، در ایران باعث شده است تا مردم در بسیاری از موارد، ورود خود را به برخی فعالیت ها - بهویژه فعالیت های بلندمدت و پر خطر اقتصادی - از نظر عقلانی بی معنی بینگارند. نویسنده معتقد است از آنجا که عامل اولیه این تحول در ساختار عقلانیت ایرانیان، حکومت بوده است (رفتارها و سیاست های غیر عقلانی و بی ثبات حکومت در بلندمدت)، اصلاح آن نیز باید از حکومت آغاز شود. اما به یاد می آورد که هر گاه حکومت، خود را اطی بک بر نامه ریزی بلندمدت اصلاح کند، جامعه، حداقل با وقفه ای یک نسلی اصلاح خواهد شد.

* این مقاله متن ویراسته و کامل شده سخنرانی ای است که با عنوان «موقع فرهنگی توسعه اقتصادی در ایران» در تاریخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۲ در تالار فجر دانشگاه شیراز ایراد شده است.

** عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

با اقتباس از فناوری تولید هوایپما، آن کالا را بسازد ولی تولید فناوری هوایپما سازی توسط دیگران انجام گرفته است.

فناوری هوایپماسازی شامل سه بعد است: بعد اول و ملموس، ابزارها هستند یعنی مجموعه‌ی تجهیزات و ابزارهایی که در خط تولید هوایپما به کار گرفته می‌شود مانند ریانه‌ها و ریوت‌ها، دستگاه‌های پرس و جوش و نظایر این‌ها بعدهم، روش است. فرض کنید کشوری تمام ابزارها و تجهیزات ساخته هوایپمارا داشته باشد یا از خارج وارد کند آیا می‌تواند هوایپما بسازد؟ آن ابزارها باید با روش‌های مخصوص، با مهارت و فنون ویژه و با ترتیبات خاص به کار گرفته شوند. آگاهی از این روشها و فنون و توانایی کاربرد آنها نیز باید وجود داشته باشد. اما تمام این ابزار و تجهیزات و نیز روشها و فنون کاربرد آنها ممکن بر بعد دیگر یعنی دانش است. اگر آن دانش زیر بنایی نباشد و فلسفه و کارکرد آن روشها و ابزارها برای استفاده کنند گان آنها روش نباشد؛ یعنی تواند هوایپما بسازند یا اگر ساخته شد، نمی‌تواند پرواز کند. بنابراین، بعد ابزار و بعد روش در

◆
اگر امروز کشوری بتواند کشورهای را در مرور توانایی آنها در تولید کالاها و فناوری‌ها به چهار دسته تقسیم کرد. نخست کشورهایی که فقط توان تولید کالاهای معمولی غیرپیشرفته مانند خوارکی و پوشکی و مثلاً حد اکثر تولید کالاهای معمولی خانگی مانند یخچال، پنکه و نظایر این‌ها را دارند. این کشورهای آشکارا عقب مانده محسوب می‌شوند. دسته دوم کشورهایی هستند که توان تولید کالاهای پیشرفته‌تر مانند خودرو و کامپیوتر و موبایل را نیز دارند، اما فناوری تولید این کالاهای را وارد می‌کنند. توجه کنید نمی‌گوییم فناوری این کالاهای را تولید می‌کنند بلکه می‌گوییم خود کالا را تولید می‌کنند. فناوری این کالاهای قبلاً توسط سایر کشورهای تولید شده است و اکنون کشورهای دنیا را با خود اقتصادی، کبی برداری و حتی دزدی فناوری آن کلاه است به تولید آن می‌زنند. چنین کشورهایی در حال توسعه محسوب می‌شوند. یعنی همین که بتوانند فناوری تولید شده توسط دیگران را اقتباس کنندنشان می‌دهد که یک گام جلو آمدند. دسته سوم کشورهایی هستند که می‌توانند فناوری‌های موجود را باز تولید کنند. یعنی از تولید کالاهای معمولی و کالاهای پیشرفته عبور کرده‌اند. و اکنون می‌توانند

بحث محوری این نوشتار، موانع فرهنگی توسعه اقتصادی در ایران است، اما در تحولات ساختاری این موانع را عدم تأثیر نوحوی خرد و روزی ایرانی ملاحظه می‌کنید. پیش از آغاز بحث لازم است برخی مفاهیم و تعاریف به گونه‌ای روشن ارائه شوند. نخست با این پرسش آغاز می‌کنیم که تعریف توسعه چیست؟ در دو دهه اخیر به علت تحول در ماهیت فناوری، خود تعریف توسعه نیز در حال تحول و توسعه بوده است. در واقع اکنون یک تعریف یگانه و پایدار از توسعه وجود ندارد. به دیگر سخن، توسعه یک جریان تکاملی و متتحول است که تعریف‌شده در اینجا در حال تغییر است. برای مثال، با تعریفی که در دهه هشتاد از توسعه وجود داشت، کشور سوریه سابق یک کشور توسعه یافته تلقی می‌شد. با وجود این که بخش اعظم صنایع اصلی سوریه سابق در روسیه مستقر است و امروز روسیه میراث دار اصلی صنایع عصر شوروی است، اما با تعریف امروزین توسعه، روسیه یک کشور توسعه یافته نیست و در واقع یک کشور «در حال توسعه پیش رو» یا یک کشور پیشرفت‌هه تلقی می‌شود. اگر بخواهیم تعریف گرید های از توسعه به مفهوم اقتصادی و امروزین آن ارائه کنیم، باید بگوییم کشورهایی که در قلمرو سرحدی فناوری قرار دارند یعنی در جبهه‌ی فناوری، خط شکن هستند، کشورهای توسعه یافته‌اند. در واقع تولید کالاهای مدرن و جدید نشانه‌ی توسعه یافته‌گی نیست، بلکه توانایی تولید فناوری و نوآوری در فناوری است که شاخص توسعه یافته‌گی است.

می‌توان بادسته بندی کالاهای کشورهای از دست نیز دست گردید. در یک دسته بندی بسیار کلی، تولیدات کشورها یا به صورت کالا می‌باشند (خواه کالاهای مصرفی مثل گوشت یا دوچرخه، خواه کالاهای سرمایه‌ای مثل تراکتور یا زنرатор) و یا به صورت فناوری هستند. البته فناوری دارای سه بعد است. بعد دانش، بعد روش و بعد ابزار. تحول در هر کدام از این بعدها، تحول در فناوری را به دنبال می‌آورد. گرچه مردم معمولاً با بخش ملموس فناوری یعنی بعد ابزاری آن آشنا هستند ولی فناوری فقط ابزار نیست. از همین روست که اگر کشوری با تقلید از دیگران بتواند هوایپما بسازد، نمی‌گوییم آن کشور فناوری هوایپمارا تولید کرده است بلکه فقط قدرت توانسته است

(نانو تکنولوژی) رخ بد هد و در صنایعشان آن ابداع را به کار گیرند، ما توان استفاده‌ی فوری از آن ابداع را در صنایع خودندازی، خیلی از کشورهای دیگر هم این توان را ندارند، اما آمریکاییان یا آلمانی‌ها این توان را دارند. به طور متقابل هم اگر آلمان در فناوری ماهواره‌ی اتموبیل نوآوری، اختراع یا ابداعی انجام دهد کشورهای دیگر مثل آمریکا، ژاپن یا کشورهای اروپایی این امکان یا توانایی را دارند که این ابداع را بگیرند و در صنایع خود شان از آن استفاده کنند.

به این مجموعه کشورها که توانایی اقتباس فوری فناوری تازه کشف شده و مرزی و خط شکن‌انه را دارند می‌گوییم کشورهایی که در قلمرو سرحدی قرار دارند. البته کشورهایی که در قلمرو سرحدی هستند هر کدام به فراخور ظرفیت‌ها و امکانات اقتصادی شان سعی می‌کنند که تهادیریک یا چند زمینه مخصوص شوند. گرچه توانایی زیربنایی عمومی آنها در همه‌ی زمینه‌ی هابلاست. این تعریف ویژه‌ای توسعه‌یافتنگی تعریف نسبتاً جدیدی است و در دهه‌ی نود یا حداقل از سال ۱۹۹۰ به بعد مطرح شد. است. با این تعریف، دیگر روسیه یک کشور خط شکن در فناوری نیست. روسیه تلاش بسیاری می‌کند تا بتواند فناوری‌های نو و جدید را اقتباس و استفاده نماید، اما دیگر توانایی ابداع فناوری‌های نو را ندارد. امروزه حتی داشتن فناوری پرتاب ماهواره‌ی فناوری اتمی، توسعه‌یافتنگی نیست زیرا این فناوری‌ها مربوط به چهل سال قبل است.

پیش از ادامه‌ی بحث لازم است به چند نکته توجه کنیم. نخست این که ما معمولاً توسعه‌یافتن را معدل با غربی شدن می‌دانیم و هرگاه از توسعه‌یافتنگی گفت و گویی کنیم تصویری که در ذهنمان می‌اید غربی شدن است. کشوری که در این میزان از توسعه‌یافتنگی گفت و گویی شده باشد آن کشور را توسعه‌یافته می‌نامیم. یعنی توسعه‌یافتن از اینجا با غربی شدن یکی نیست، اگرچه توسعه‌یافتن - مثل هر پدیده‌ی دیگر - ویژگی‌هایی عمومی دارد که هر کشوری که در این فرایند قرار بگیرد، تحمل می‌شود، اما این پدیده‌ی ویژگی‌های توسعه‌یافتنگی، معدل غربی شدن نیست.

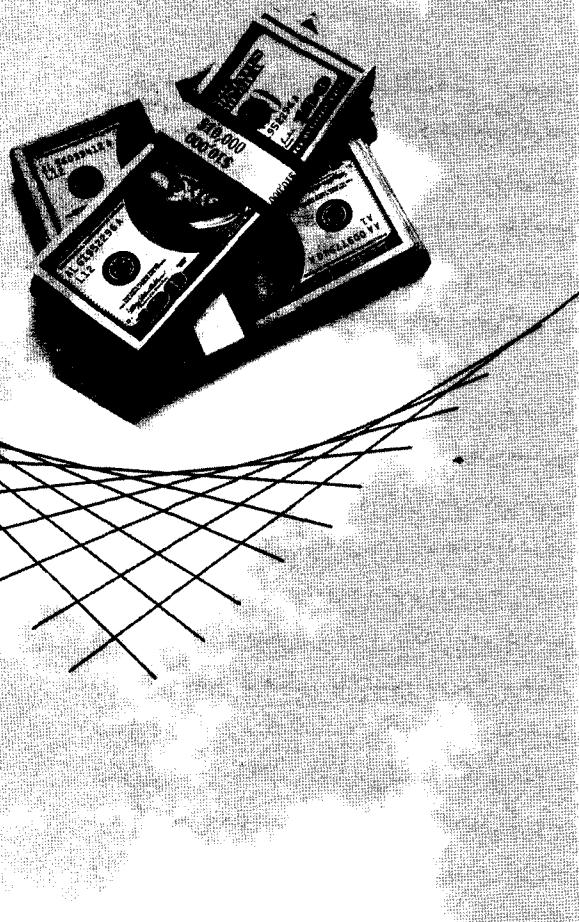
نکته‌ی دیگر این است که برای توسعه‌یافتن معمولاً از یک فرایند گذار عبور می‌کنیم. وقتی می‌خواهیم از شرایط فعلی به شرایط جدید منتقل شویم برعی ساختارها باید ویران و ساختارهای جدیدی جایگزین شود. عبور از این مسیر را فرایند گذار می‌نامیم. از آنجا که در حوزه‌های اجتماعی، هر تحولی بانوعی مقاومت روبرو می‌شود به طور طبیعی این

فناوری‌های موجود را باز تولید کنند. مثلاً فناوری تولید اتموبیل بینینی ساله است که در جهان ابداع و معرفی شده است. حال کشوری که بتواند همان فناوری را خود ش باز تولید کند و مورد استفاده قرار دهد - نه این که فناوری را یعنی وارد کند - «در حال توسعه پیش رو» یا پیشرفت محسوب می‌شود. البته نه این که اگر یک کشور در مورد یک یا چند کلاچین کرد، آن را پیشرفت محسوب کنیم. باید در تماهی یا بیشتر زمینه‌ها این توانایی را کسب کند تا آن را پیشرفت محسوب کنیم. نهایتاً کشورهایی که بتوانند فناوری‌های نو تولید کنند و هر روز با معرفی روشها و فناوری‌هایی جدید برای تولید کالاهای قدیمی یا معرفی کالاهای جدید، مرزهای فناوری را توسعه بخشد، کشورهای توسعه‌یافته محسوب می‌شوند. بنابراین اگر امروز کشوری بتواند هواییما هم تولید کند آن کشور نمی‌تواند مدعی توسعه‌یافتنگی باشد. چون هواییما کالایی است که قبل از فناوری آن تولید شده است. حتی اگر امروز کشوری بتواند ماهواره به فضای بفرستد یا مستقل از نیروگاه اتمی بسازد، الزاماً توسعه‌یافته تلقی نمی‌شود. چراکه فناوری ماهواره یا فناوری اتمی، چندین دهه پیش توسط دیگر کشورهای تولید شده است. زمانی شماره قلمرو سرحدی فناوری هستید و توسعه‌یافته اید که بتوانید فناوری جدید تولید کنید.

پس توسعه‌یافتنگی یعنی توانایی ابداع و نوآوری در خود فناوری و نه توانایی تولید کالای پیشرفت. چرا که تولید کالاهای پیشرفت مظاهر توسعه‌یافته است. به عبارت دیگر اگر توانایی تولید خود فناوری، ابداع و نوآوری در خود فناوری - نه فقط کالاهای محصول فناوری - در کشوری وجود داشته باشد آن کشور را توسعه‌یافته می‌نامیم. یعنی آن کشور توانایی خط شکنی در حوزه‌ی فناوری را دارد. البته لازم نیست کشور توسعه‌یافته خودش در تمام حوزه‌های فناوری خط شکن باشد. بلکه کافی است در قلمرو سرحدی فناوری قرار داشته باشد.

کلام کشورهای استند که در قلمرو سرحدی فناوری قرار دارند؟ کشورهایی که یا خودشان توانایی تولید فناوری جدید را دارند و یا هرگاه در یکی از کشورهای قلمرو سرحدی، ابداع جدیدی در فناوری صورت بگیرد این توانایی را دارند که از آن ابداع، اقتباس کرد و آن را در سازمان اقتصادی خود به نحو احسن به کار بگیرند. مثلاً اگر انسان تقدیمه می‌کند و انسان تقدیمه می‌شود. افریه می‌شود.

◆
عقل
یک پدیده تاریخی و تکاملی است. عقل موجودی است رشد یابنده که بر پسترنی از تجارب تاریخی و اجتماعی رشد می‌کند.
عقل ایزار رشد آگاهی انسانی است و خود نیز از رشد آگاهی انسان تقدیمه می‌کند و انسان تقدیمه می‌شود.



گذار با تنش نیز همراه خواهد بود. بنابراین نباید تنش‌هایی که در جوامع در حال توسعه و از جمله جامعه‌ی ما ملاحظه می‌شود را غیرطبیعی تلقی کنیم. از نظر روانشناسان حتی در شرایط عادی هم اندکی نابهنجاری، بهنجار است. این یک قاعده‌ی روانشناختی است. حال وقتی می‌خواهیم از یک فرایند گذار عبور کنیم این وضعیت دیگر عادی هم نیست و بنابراین بیش از اندکی نابهنجاری، بهنجار است. پس تنش‌هایی که در جوامع در حال گذار پیش می‌آید را باید طبیعی بگیریم و بد آنیم که این تنشها ذاتی فرایند عبور به سمت توسعه یافتنگی است.

نکته‌ی بعدی این است که توسعه نباید با مظاهر توسعه خلط شود. این نکته به طور ضمنی در تعریف توسعه می‌آید، اما در اینجا هم به گونه‌ای دیگر به بیان آن می‌پردازیم. ممکن است کشوری مظاهر توسعه را بگیرد و مورد استفاده قرار دهد، اما استفاده از مظاهر توسعه دلیل توسعه یافتنگی نیست. سوار شدن بنز، استفاده از موبایل، ماهواره داشتن، نیروگاه‌اتمی داشتن و نظایر آن، از مظاهر توسعه هستند اما خود توسعه یافتنگی نیست.

توسعه یافتنگی پیش از هرچیز روند و فرآیندی ذهنی است. یعنی پیش از آن که به واقع توسعه بیاییم ذهنمان متتحول می‌شود و توسعه می‌یابد. پس از آن، مظاهر مادی و بیرونی توسعه را هم می‌گیریم. این ذهن سازگار با آن مظاهر باعث می‌شود که زندگی سازگاری داشته باشیم. در جوامع ما (در حال توسعه) معمولاً مظاهر توسعه پیش از توسعه ذهنی می‌وارد کشور و زندگی ما می‌شوند اما چون ذهن‌های ماتحول لازم را بیدانکرد هاست، ناسازگاری‌هایی پدید می‌آید. البته آرام آرام بر اثر فشار تحولات بیرونی، ذهن‌های نیز متتحول می‌شوند.

و سرانجام، نکته‌ی آخر، این که هسته‌ی مرکزی توسعه به مفهوم جدید آن، عقلانیت است. یعنی همه چیز در این فرایند، گرد محور عقلانیت می‌چرخد. این نکته‌ای است که می‌خواهیم بر آن تأکید داشته باشیم: باید توجه داشت که در عالم طبیعی انسانی (نه علم مجردات)، مغز خالص داریم، ذهن ناب هم داریم اما عقل خالص نداریم. عقل یک پدیده‌ی تاریخی و تکاملی است. عقل پدیده‌ای است رشد یابنده که بر بستری از تجارب تاریخی و اجتماعی رشد می‌کند عقل ابزار رشد آگاهی انسانی است و خود نیز از رشد آگاهی انسان تغذیه می‌کند و فریه می‌شود. در

واقع آگاهی انسان حاصل انباشت عقلانی تجارت گذشته‌ی اوست که با عنوانی چون فرهنگ و دانش آنها را به کار می‌گیرد. اما این آگاهی تاریخی -که اکنون به فرهنگ یادانش

تبدیل شده است- به نوعی خود بر نحوه‌ی به کار گیری عقل توسط آدمیان نیز تاثیر می‌گذارد. عقل مانند زربانی است که مارابه یام می‌رساند، اما به یام که رسید یم و تجارت و اتفاق های تازه‌ای فراروی ما گشوده شد، نزد بان تازه‌ای با کارکردها و توانایی‌های متفاوت از گذشته می‌سازیم.

ممکن است کشوری مظاهر توسعه را بگیرد و مورد استفاده قرار دهد، اما استفاده از مظاهر توسعه از مظاهر اتفاقی باشد، اما به یام که رسید یم و تجارت و اتفاق های تازه‌ای فراروی ما گشوده شد، نزد بان تازه‌ای با کارکردها و توانایی‌های متفاوت از گذشته می‌سازیم. یعنی به تدریج که تجربه‌های بشری برهم انباشته و نهادینه می‌شوند، به صورت یک فرهنگ از تجربه‌های مثبت و منفی درمی‌آید. عقلانیت کمک می‌کند که این تجربه‌های تاریخی به صورت منطقی انباشته شوند و تجربه‌های بعدی بهتر از تجربه‌های قبلی باشد. اما هر یک از این تجربه‌های نابزد را به خود سطح عقلانیت ما را بهبود می‌بخشد. پس انباشت تجربه‌های تاریخی بشر، به کمک عقلانیت او بهبود می‌یابد و عقلانیت نیز به کمک تجارت بشری تحول می‌یابد.

متضمن منافع ما باشد در واقع رفتار عقلانی نوعی رفتار محتاطانه است که بتواند زیان را از مادفع کند. اسپیسوژه، کانت و بتام چنین رویکردی به عقلانیت داشته‌اند. اما در رویکرد ابزارگرایانه عقلانیت، عقل ابزاری است که مارادر کشف بهترین راهی دست یابی به اهدافمان یاری می‌رساند، صرف نظر از این که هدف ما تأمین منافع خود مان باشد یا هدف دیگری را دنبال کنیم. در این رویکرد، عقل پیش‌پیش نمی‌گوید چه کاری درست است یا پا باید در بی پنهان اهداف و اعمالی باشیم، اهداف ما از پیش از منشأ دیگری (مطابق منافع یا مصلحت ما، مطابق ارزشهای ما و...) تعیین می‌شود و عقل همچون ابزاری است که آن را به کار می‌گیریم تا از بهترین راه (سریع‌ترین، کم هزینه‌ترین، مطمئن‌ترین، اخلاقی‌ترین و...) به اهداف خود دست یابیم.

دکارت فیلسفی بود که بنیان عقلانیت کهن را زیر سؤل برد و بینیاد راهی را نهاد که بعداً فیلسوفان لگلیسی عقلانیت تجربی را برآن بنا کردند. مکس ورنیز تقسیم بندی‌های متعددی برای عقل قائل می‌شود. او عقلانیت را به دو یخش عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌کند و آن‌گاه عقل عملی را به سه حوزه عقلانیت ابزاری، عقلانیت انتخاب و عقلانیت ارزش تجزیه می‌کند.

در اواخر قرن بیست نیز کارل پوپر عقل گرایی انتقادی را مطرح کرد. از دیدگاه او گزاره‌ای عقلانی است که قابل نقد و درنتیجه قابل ابطال باشد. او با همین رویکرد، مکتب ابطال گرایی را در فلسفه‌ی علم بنیاد می‌نمهد. در میان فیلسوفان اسلامی نیز عقلانیت انشعبات متعددی دارد. فارابی و ابن سینا از نخستین فیلسوفان مسلمانی هستند که در این باب قلم زدند.

اما برد اشت عامه‌ی مردم در این زمینه خیلی ساده‌تر و روشن‌تر است. مردم کاری را عاقلانه می‌دانند که عاشقانه یا از روی دیوانگی نباشد. از منظر آنان کار عاشقانه امری است که به گونه‌ای افراطی بر احساس استوار است. و دیوانگی نیز امری است که خارج از عرف عقلانیت شود. بنابراین در حوزه‌ی فهم عمومی، وقتی شما دیوانگی نکنید و عاشقانه نیز عمل نکنید، عقلانیت رفتار کردند.

باز می‌توان از دسته‌بندی‌های دیگری در مورد عقلانیت گفت و گو کرد اما تقسیم بندی ای که اکنون می‌خواهیم

هزاران انسانها از حیوانات همین دو مفهوم در منطق می‌گویند فصل ممیز انسان از حیوان، قوهی نطق اوست، اصلی ترین بخش این قوهی نطق، همان عقلانیت است. بنابراین مابا فرهنگ‌سازی از حیوانات جدامی شویم و این فرایند روز به روز از طریق عقلانیت بهبود می‌یابد. پس فرهنگ و عقلانیت دو همزاد تاریخی بشترین‌ند.

اکنون اگر بخواهیم فرهنگ یک جامعه را بررسی کنیم باید رویه‌های گوناگون فرهنگ‌رامطالعه کنیم، مثلاً سطح‌های فرهنگ شفاهی، خرافات، شایعه‌سازی، باورهای دینی، باورهای ملی و سایر ویژگی‌های ذهنی آن جامعه را در این صورت با حوزه‌های گسترده‌وناهنجکونی رویه رومی شویم. در بررسی موانع فرهنگی توسعه این سکه را بررسی گردانیم. وقتی ماد و مفهوم فرهنگ و عقلانیت را در این که بر هم اثر متقابل دارند و فرهنگ کمک می‌کند تا با تکامل عقلانی شکوفا تر شود و عقلانیت کمک می‌کند تا با تکامل عقلانی فرهنگ، تجربه‌های آینده بشری بهبود یابد، پس اگر یکی از این دو همزاد را بررسی کنیم دیگری را هم بررسی کرده‌ایم. اکنون ما به جای این که بر مقایم و جلوه‌های مختلف فرهنگ متوجه شویم بر عقلانیت متوجه کمی شویم تا زاین طریق در یابیم که مثلاً چرا ماملتی اسطوره سازیم؟ چرا هنجر گریزیم؟ چرا در شکل دهی همکاری‌های جمعی ناتوانیم و فعالیت انفرادی را ترجیح می‌دهیم؟ مثلاً بیش از نزد در صد کارگاه‌ها و بنگاه‌های اقتصادی ما کوچک مقیاس است، یعنی با کمتر از پنج نیروی کاری کار می‌کنند، چرا میل به فعالیت‌های بزرگ مقیاس در ایران اندک است؟ به همین ترتیب چرا منفعت کوتاه مدت را بر بلند مدت ترجیح می‌دهیم، و نظایر این‌ها.

داستان عقلانیت داستان بلندی است که اکنون قصده و مجال پرداختن به آن نیست. این که، چه رفتاری را عقلانی (نه عقلانی) بنامیم بستگی به نگاه هستی شناختی مادراند. مثلاً سه رویکرد مهم به عقلانیت، عبارتند از رویکردهای اخلاقی، منفعت‌انگارانه و ابزارگرایانه. در رویکرد اخلاقی، مازمانی عقلانی رفتار کردند که در مورد هر مسئله «بهترین کاری که می‌توان انجام داد» را انجام دهیم. معیار بهترین کار نیز اخلاق است. اما این پرسش که «کار اخلاقی چیست؟» همچنان باقی می‌ماند و پاسخ‌های متفاوت می‌گیرد. در رویکرد منفعت‌انگارانه، رفتار عقلانی رفتاری است که

ارائه کنیم، تقسیم‌بندی تازه‌ای است که اصولاً به ماهیت و منشاء انواع عقل نمی‌پردازد و عقل را از منظر کارکردهای آن تقسیم‌بندی و در واقع سطح‌بندی می‌کند این تقسیم‌بندی در سالهای اخیر و بهویژه در علم اقتصاد کاربرد روزافزونی پیدا کرد است.

عقلانیت را در حوزه‌ی اقتصاد به سه سطح یا سه لایه تقسیم می‌کیم، عقلانیت‌ابزاری، عقلانیت‌آیینی و عقلانیت معنی داری. مفهومی که در بیشتر علوم اجتماعی و از جمله علم اقتصاد در مورد عقلانیت استفاده می‌شود سطح رویین عقلانیت است که همان عقلانیت‌ابزاری است. عقلانیت ابزاری به معنی انتخاب بهینه از میان ابزارهای مختلف است برای رسیدن به یک هدف مشخص.

مثلاً شما قصد دارید سرمایه‌گذاری کنید تا فلان کالا را تولید کنید می‌کوشید از میان روشها و گزینه‌های موجود، بهترین گزینه (سریع‌ترین، کم‌هزینه‌ترین و...) را انتخاب کنید. پس انتخاب بهترین ابزار برای رسیدن به هدف، مشخصه‌ی عقلانیت ابزاری است. این سطح رویین عقلانیت است که در همه‌ی علوم - و از جمله در علم اقتصاد - وقتی صحبت از عقلانیت می‌شود براین سطح عقلانیت انگشت گذارد و می‌شود.

اما سطح دوم عقلانیت، عقلانیت‌آیینی است، به این مفهوم که ما هنجارها، آینه‌ها، سنتها، و قواعد اجتماعی را آزاد آه و با نوعی احساس شهودی عقلانی انتخاب و مراعات کنیم. توجه کنیم وقتی عمل ما عقلانی از نوع آیینی است که ارزشها، سنت‌ها و قواعد اجتماعی را با نوعی تحلیل آگاهانه یا احساس عقلانی شهودی پذیریم و مراعات کنیم و این پذیرش و مراعات از روی اجبار نباشد. بنابراین بسیاری از قواعد و روشهایی که ما با اجراء قانون و پلیس رعایت می‌کیم، مبنی بر انتخاب عقلانی نیست. البته مجموعه‌ای از قواعد هستند که به مرور زمان تبدیل به عادت می‌شوند، این عادات اگر از فرایند انتخاب آگاهانه عقلانی گذر کرد و باشند جزو اعمال عقلانی ما تلقی می‌شوند، در غیر این صورت، نه پس مراعات آگاهانه و عقلانه یا شهودی اما آزاد آه ی هنجارها، سنت‌ها و آینه‌ها، رفتاری است که مبنی بر عقلانیت آیینی است.

مثلاً شما هنگام عبور از چهار راه پشت چراغ قرمز می‌ایستید. این کار می‌تواند به علت حضور پلیس باشد

یا به علت عادت یا این که با یک احساس شهودی و استدلال ناخود آگاه درونی باشد. وقتی شما سر چهارراه رسیدید، یک لحظه به خود می‌گویید که اگر من در این چهارراه از چراغ قرمز عبور کنم و آنگاه رانندگان دیگر هم که از طرفین چهارراه می‌آیند همین فکر را بکنند و همه عبور کنند، همه می‌آییم و سطح چهارراه و گرههای خوریم و بنابراین خود من هم دیرتر به مقصد می‌رسم و زیان می‌کنم. اکنون اگر فرد این تحلیل را به گونه‌ای شهودی و در ناخود آگاه خود داشته باشد (نمی‌گوییم بنشیند و دقیقاً فکر کند) و احساس کند و معتقد شود که اگر قوانین را رعایت کند نهایتاً خود او نیز سود می‌کند، او بر اساس عقلانیت آیینی استدلال و رفتار کرد است.

سطح سوم یا سطح زیرین عقلانیت، «عقلانیت معنی داری» است که بنیادی ترین سطح عقلانیت است. شما هر کاری را در زندگی می‌خواهید انجام دهید پیش از هرگونه محاسبه، معنی داری اش را می‌سنجدید یعنی - حتی ناخود آگاه - پیش خود برسی می‌کنید که این کار به شما و زندگی شما معنی می‌بخشد یا نه؟ شما اگر درون زندان و بیرون زندان این برایتان بی تفاوت باشد، یعنی بیرون زندان هم شرایط همان‌اندازه برای شمانگران‌کننده و اضطراب‌آور باشد که داخل زندان، بیرون زندان هم شرایط زندگی همانقدر برای شما تنگ باشد که داخل زندان، این جاست که عقلانیت معنی داری به شما می‌گوید، بی معنی است که شما بکوشید و وکیل بگیرید تا آزاد شوید. اگر عقل معنی داری، فرد را توجیه کرد و آزادی از زندان برایش معنی دار بود، آنگاه می‌کوشد تا با استفاده از عقل ابزاری، بهترین راه بیرون آمد ن از زندان را بیابد.

بنابراین عقلانیت معنی داری سطح زیرین عقلانیت است که اگر فرد را برای ورود به عرصه‌های مختلف زندگی توجیه نکند، زندگی فرد فلچ می‌شود و نمی‌تواند هیچ تصمیمی بگیرد. بعد از آن که فرد تصمیم به ورود به انجام عملی را گرفت، تازه بحث نحوه انجام آن مطرح می‌شود که باید بر اساس دو گونه عقل آیینی و ابزاری عمل کند.

اکنون این جاست که مفهوم دیگری یا عشق معنی

دبوران

احترام بگذارم یا نگذارم، البته این مراعات آیین ها در بین مدت می تواند به عادات رفتاری تبدیل شود که در واقع معنی توسعه یافته‌گی نیز همین است (یعنی درونی شدن هنجارها).

اما سطح سوم یا لایه‌ی زیرین عقلانیت، یعنی عقلانیت معنی داری چه می‌کند؟ وقتی از خانه می‌خواهیم حرکت کنیم معنی داری بودن این حرکت را با عقل معنی داری می‌سنجیم. این که اصولاً من برای چه از خانه بیرون می‌آیم، یا اصولاً چرا باید سرکار بروم، استخدام شوم، حرص بخورم و اعصابم را خرد کنم؟ این جاست که عقلانیت معنی داری به کار می‌افتد. یعنی اگر من برای حرکتم معنی ای نبایم اصولاً حرکت نخواهم کرد. بیشتر تصمیمات بزرگ را مادر زندگی خود بر اساس عقل معنی داری می‌گیریم. اصولاً برخی تصمیمات با عقل ابزاری قابل تحلیل نیستند. بهویژه وقتی اطلاعات مادر مورد پدیده‌ای ناچیز است ما نعمی توانیم بر اساس عقل ابزاری (که عقلی حسابگر است) تصمیم بگیریم. مثلاً در مورد ازدواج، محاسبات عقل ابزاری کافی نیست. بنابراین از عقل معنی داری کمک می‌گیریم و به طور کلی معنی داربودن یکانتخبار ای سنجیم تصمیماتی مانند آنها جرت، ازدواج، بچه دار شدن، خود کشی و نظایر آنها معمولاً به کمک عقل معنی داری اتخاذ می‌شوند.

اکنون بازگردیدم به علم اقتصاد تابیینم کارکرد این انواع عقلانیت کجاست و چه توضیحی از این انواع عقلانیت می‌توان برای اقتصاد ایران و رفتار اقتصادی مردم ایران بدست آورده. در علم اقتصاد فرض می‌شود که یک حکومت مقتدر قانونمند و منظم بر جامعه حاکم است که امنیت را برقرار می‌کند، حقوق مالکیت را تعریف و تضمین می‌کند، بر هنجارها نظارت می‌کند، پلیس قوی و کارآمد دارد، دستگاه دادگستری توانمند و کارآمد دارد، استانداردها را به خوبی تعریف و بر آنها نظارت می‌کند و... در واقع در پشت تمام نظریه‌های علم اقتصاد، پیش‌فرضهای وجود دارد که معمولاً به صراحت ذکر نمی‌شوند. اما آن پیش‌فرضها در واقع همین شرایط مقدماتی یا شرایط لازم را برای اقتصاد تعریف می‌کنند. در حقیقت علم اقتصاد به طور تلویحی فرض می‌کند که وقتی در جامعه‌ای آن شرایط مقدماتی برقرار باشد، دو سطح زیرین عقلانیت (یعنی عقل آیینی و معنی داری)

مثل‌کسانی که آگاهانه در راه هدف مشخصی کشته می‌شوند و جانشان را فدا می‌کنند در واقع در پیش خود به این نتیجه رسیده‌اند که اگر به آن هدف دست نیابند زندگی‌شان معنی ندارد. پس مبارزه می‌کنند و کشته می‌شوند. یا کسی که صبورانه سالها زندان را تحمل می‌کند یا کسی که سالها در انزوا و خلوت بد و ن انتظار مادی می‌نشیند و می‌نویسد، می‌خواند و کار می‌کند و بسیاری از مواقع نیز زندگی سطح پایین و دشواری دارد، این‌ها همه دارای یک منطق عقلانی هستند. گرچه این کارها از دید مردم عادی، دیوانگی یا عاشقی تلقی می‌شود. در واقع در این موارد فرد در زندگی اش به نقطه‌ای رسیده است که اگر به هدف مورد نظرش دست نیابد معنی داری زندگی اش زیر سوال می‌رود. دایین صورت به گونه‌ای عمل می‌کند که برای خود ش عقلانی و معنی داراست اما ما فکر می‌کنیم عاشقانه رفتار کرده یا دیوانگی کرده است. اما او از منظر عقل معنی داری، عاقلانه رفتار کرده است، چون بدون انجام آن عمل زندگانیش بی معنی بود.

اکنون می‌توان رابطه‌ی این سه سطح عقلانیت را با مثالی روشن ترکرد. چهارراهی را در نظر بگیرید که اتومبیل‌های زیادی از آن عبور می‌کنند. همه افرادی که با این اتومبیل‌ها می‌روند مبدأ و مقصدی معین دارند و از این حرکت، هدف ویژه‌ای را دنبال می‌کنند. فرض کنید من می‌خواهم از خانه حرکت کنم و به سرکار بروم و در مسیر خود نیز باید از این چهارراه عبور کنم. عقلانیت ابزاری به من می‌گوید بهترین راه و ابزار برای رسیدن به مقصد چیست. می‌گوید با اتوبوس بروم بهتر است یا تاکسی یا پیاده و می‌گوید چه ساعتی از روز و چه سرعانی برای من بهتر است. بنابراین عقل ابزاری می‌گوید که چگونه بروکه زودتر و کم‌هزینه‌تر و مطمئن‌تر به مقصد برسی.

اکنون ببینیم در این مثال سطح دوم عقلانیت چیست؟ اگر من بر اساس همان استدلال ناخود آگاه و شهودی خود به این نتیجه برسم که در مسیر رفتن به محل کار و عبور از چهارراه مورد نظر، قواعد رانندگی را رعایت کنم و پشت چراغ خطر بایستم، من بر اساس عقل آیینی عمل کردم. یعنی آیین‌ها، قواعد و هنجارها را به صورت آگاهانه و عقلانی مراعات کردم. استدلال این سطح از عقلانیت مستقل از سطح عقل ابزاری است. ممکن است من بر اساس عقل ابزاری تصمیم بگیرم که با اتوبوس بروم یا پیاده بروم، اماده‌رهر کدام از آن حالت‌ها ممکن است به قوانین رانندگی

◆
در نظام اقتصادی
قدیم ایران، به
دلیل اختلال در
عقلانیت معنی
داری، سرمایه‌ها
مدفون می‌شد،
چون هیچ قانون
و قاعده‌ای
حاکم نبود، شاه
قائد مطلق و
قاعده‌ی مطلق
بود.

مردم را به خوبی توجیه می کند. به زبان دیگر در جامعه ای که حکومت شرایط یادشده را به گونه ای درخور برقرار کند، افراد احساس تعلق و معنی داری می کنند. همچنین در چنین جامعه ای به علت شکل گیری عادات رفتاری منطبق با قوانین و هنجارها، نوعی افتخار و تقدس تاریخی برای قوانین و هنجارها پیدا می شود. اگر فردی نیز نخواهد هنجارها را رعایت کند، دولت قوی و دادگستری و پلیس قوی او را مجبور به رعایت هنجارها می کنند. بر این اساس در نظریه ای اقتصاد فرض می شود که اگر مقدمات و پیش شرط های یاد شده برای جامعه ای وجود داشته باشد، به طور طبیعی عقلانیت معنی داری و آینی، مردم را به مشارکت اجتماعی و مراعات هنجارهای عمومی ترغیب می کنند. بنابر این آنچه می ماند این است که مردم در تصمیمات خود براساس عقل ابزاری عمل کنند تا رشد اقتصادی محقق شود.

در این صورت نظریه ای اقتصادی نشان می دهد که اگر مردم بر اساس عقلانیت ابزاری تصمیم بگیرند و عمل کنند، رفتار آنها در مورد مصروف، پس انداز، سرمایه گذاری، صادرات، واردات، عرضه، تقاضا و نظایر اینها چگونه است. و نیز نشان می دهد که برای دست یابی به رشد یا ثبات اقتصادی و یا توزیع بهتر درآمدها، دولت می تواند چه سیاست هایی را اعمال کند.

در کشورهای توسعه یافته عمل اآن دو سطح عقلانیت آینی و معنی داری مستقر است. یعنی به علت اسقراط و شفافیت قوانین، به علت روشن و تعریف شده بودن حقوق بخش خصوصی در برابر دولت، به علت پاسخگو بودن صاحبان قارت، به علت کارآمد بودن دستگاه های دولتی و به علت ثبات نسبی سیاسی و اجتماعی، مردم برای فعالیت های خود هم احساس معنی داری می کنند هم مراعات آینه را سود مند می یابند. بنابراین می توان گفت عقل معنی دار و آینی مردم در بیشتر امور آنان را توجیه می کند. این است که وقتی عقلانیت ابزاری آنها به کار می افتد و مردم شروع می کنند به سرمایه گذاری و حسابگری و دودو تا چهارتا کرد ن، اقتصاد شروع می کند به تحرک و موتور رشد اقتصادی روشن می شود. اما در کشورهایی مثل ایران و سایر کشورهای جهان سوم دو سطح اول عقلانیت مختلف است.

تصمیماتی مانند
مهاجرت، ازدواج،
پژوهه ارشدن،
خودکشی و نظایر
آنها معمولاً
به کمک عقل
معنی داری
اتخاذ می شوند.





۱۰۷

البته سطح این اختلال متفاوت است و بستگی به مجموعه عوامل و ساختارهای سیاسی و حقوقی جامعه دارد. اما باید توجه داشت که هر لایه ای از لایه های زیرین عقلانیت مختل شود لایه های بالای آن هم مختل خواهد شد. وقتی عقل معنی داری مختل شود، دو سطح دیگر عقلانیت نیز مختل می شود.

اکنون به نظر می رسد بی ثباتی های بلند مدت، بی حرمتی تاریخی به قوانین بمویژه به قوانین اساسی، فساد دولتی و عدم اعتماد به برنامه ها و سیاست های دولت، بی حرمتی به حقوق خصوصی و عدم استیفاده حقوق خصوصی در مواردی که با تعرض، بمویژه تعرض از سوی دولت، رویه رو می شود و نظایر این ها، باعث شد هاست تا مردم در بسیاری از موارد، اقدام و ورود خود را به برخی فعالیت ها - بمویژه فعالیت های بلند مدت و پرخطر - بی معنی بینگارند. این در واقع عقل معنی داری آنان است که آن ها را بی انگیزه ساخته است. درخواست های انبوه جوانان برای مهاجرت به خارج و مهاجرت نخبگان و انتقال سرمایه های ایرانیان به خارج و نظایر این ها، در واقع حاکی از این است که عقل معنی داری آنان، توجیهی برای ماندن آنان در ایران ندارد.

در نظام اقتصادی قدیم ایران، به دلیل اختلال در عقلانیت معنی داری، سرمایه ها مدفعون می شدو هر کس پول یا سرمایه ای داشت انگیزه ای نداشت که این پول و سرمایه را زیر مخفی گاه بیرون بیاورد و با آن کار اقتصادی کند، چون هیچ قانون و قاعده ای حاکم نبود. شاه قائد مطلق و قاعده ای مطلق بود. هر وقت می خواست می گرفت یا می بخشید. هر رژیمی می آمد این حق را داشت که همه می اموال دیگران را غصب کند و به هر کس بخواهد ببخشد. بنابراین برای صاحبان ثروت یا خلاقیت «معنی» نداشت که ثروت و خلاقیت خود را در راه رشد جامعه به کار گیرند. در واقع عقل معنی داری آنان، این فعالیت ها را توجیه نمی کرد. بدیگر سخن، هرگاه در جامعه ای این احساس پدید آمد که افراد به زبان حال بگویند: «دیگر که برای من نجوش - خواهم سرسگ در آن بجوشند» این وضعیت به منزله آن است که عقلانیت معنی داری آنان توجیه نیست و بنابراین انگیزه ای برای ورود به فعالیت، مشارکت، همیاری و خطر کردن برای جامعه ای که در آن زیست می کنند ندارند.

◆
درخواست های انبوه جوانان برای مهاجرت به خارج و مهاجرت نخبگان و انتقال سرمایه های ایرانیان به خارج و نظایر این ها، در واقع حاکی از این است که عقل معنی داری آنان، توجیهی برای ماندن آنان در ایران ندارد.

پاسخ این است که این خاک مهیا نیست. بذرها پاشیده می شود، آبیاری هم می شود اما جنس خاک به گونه ای است که بذرها را نابود می کند. شرایط عمومی اقتصادی و حقوقی و سیاسی در ایران به گونه ای است که عقل حکم می کند افراد وارد فعالیت های بلند مدت - که سرمایه ای آنها را زمین گیر می کند - نشوند و چنین می شود که اگر هم واسی می گیرند در مسیری به کار می برند که به محض تحول شرایط بتوانند سرمایه ای خود را از آفات حفظ کنند و این بدین معنی است که سرمایه ها را در فعالیت های زمان برو دیر بازده به کار نمی گیرند. یک مثال بسیار خوب در زمینه عقلانیت معنی داری برای فعالیت اقتصادی خلاقانه و بزرگ مقیاس در ایران، مسئله سرمایه داران ایرانی مقیم خارج از کشور است. نرخ بهره در ایران یکی از بالاترین نرخ های بهره در دنیا است. حتی اگر نرخ تورم را از نرخ بهره کم کنیم، باز نرخ بهره خالص سرمایه (یعنی نرخی که بانک های خصوصی به حساب های پساند از می پرد از نهای نرخ تورم) در ایران از نرخ بهره در کشورهای اروپایی و آمریکایی بیشتر است. عقل ابزاری حکم می کند که برای کسب بیشترین بازدهی از سرمایه، سرمایه ها را خارج از کشور (که چند صد میلیارد دلار سرمایه دارند) حتی اگر می خواهند خود شان در خارج زند گی کنند، پول هایشان را در بانک های ایران سپرد ه گذاری کنند. اما آنان چنین نمی کنند. ترجیح می دهند به پولشان بهره ای کمتری تعلق بگیرد اما به ایران نیاورند. در واقع عقل معنی داری آنها به آنان می گوید هر گونه مشارکت و فعالیت در ایران بی معنی است، صرف نظر از مقدار سود آن. اگر اینبوی از فارغ التحصیلان ایرانی تقاضای مهاجرت به خارج از کشور را دارند و اگر تعداد زیادی از شرکتهای ایرانی در دنیا فعالیت می کنند، در واقع علت آن این است که - صرف نظر از این که در ایران چه منافعی به آنان می رسید یا نرسد - عقل معنی داری آنان توجیهی برای ماندن در ایران ندارد.

ممکن است بپرسید پس آیا عقل معنی داری کسانی که سرمایه دارند و در ایران نیز ماند هاند، توجیه است. باید گفت البته اگر آنها از ایران نرفته اند حتماً به این علت

بوده است که از نظر عقل معنی داری، رفتن از ایران برای آنها بی معنی بوده است و ماندن در ایران برایشان معنی دارتر بوده است. اما اگر در ایران می مانند الزاماً به این معنی نیست که در فرایند رشد کشور مشارکت می کنند. در واقع همان علی که عقل معنی داری عده ای را توجیه کرد ماست که از ایران بروند، عقل معنی داری آنان که ماند هاند را توجیه می کند که در حوزه هی تولید و سرمایه گذاری های بلند مدت و پرخطر وارد نشوند و برونه سراغ فعالیت های زود بازده و کوتاه مدت و کم خطر. بنابراین صرف نظر از این که چقدر دولت به بخش تولید کمک کند یا یارانه بد هدایا وام ارزان بد هدایا، عقل معنی داری سرمایه دار ایرانی به او می گوید اصولاً کارتولیدی بی معنی است. چنین می شود که مدیر تولید کننده ای واقعی تبدیل می شود به مدیری متصل، فرصت جو و فرصت طلب که آماده است ببیند کجا سود باد آورده نهفته است تا سرمایه اش را همانجا ببرد و بسرعت سودی کسب کند و دوباره سرمایه اش را جمع کند. بنابراین یکی از دلایلی که مدیران ایرانی در دوده هی الخیر شدیداً به سمت تجلیت و خدمت روحی آور دناین بوده که سرمایه هایشان را سیار بکنند تا از آسیب پذیری دور بمانند. در واقع عقل معنی داریشان به آنها می گوید علیرغم همه تسهیلات و امکاناتی که دولت به سرمایه گذاری در تولید می دهد، فعالیت در عرصه های تولیدی بی معنی است. در واقع در اقتصاد، مدیران به سه دسته ای کلی تقسیم بندی می شوند. نخست مدیران عادی یا معمولی که یک مسیر یکنواخت را در فعالیت خود طی می کنند. یعنی ابداع و نوآوری ندارند و خطر نیز نمی کنند و فقط وضعیت فعلی خود را حفظ می کنند. دوم مدیران کارآفرین (یا مدیران شوپنیری) که هم خطر پذیرند و هم نوآور و خلاق. اینان با دست زدن به خلاقيت در تولید و با ورود به حوزه های تازه ای از تولید و با ابداع فناوری های جدید، فرصت های سود آور تازه ای در اختیار اقتصاد قرار می دهند. در واقع هم خود شان سود می ببرند و هم فرصت های سود آور جدیدی برای دیگران فراهم می کنند. دسته ای سوم مدیران هم مدیران متصرف یا فرصت جو (یا کیزبری) هستند که فقط کاشف فرصت های سود آور هستند. یعنی خود شان خلق فرصت نمی کنند فقط فرصت های سود آور موجود را کشف می کنند

عقل یک پدیده تاریخی و تکاملی است. عقل موجودی است رشد یا پنده که بر بستری از تجربه تاریخی و اجتماعی رشد می کند. عقل ابزار رشد آگاهی انسانی است و خود نیز از رشد آگاهی انسان تغذیه می کند و فریه می شود

و سرمایه‌ی اجتماعی در حال کاهش است، اگر امروز ارزش‌های مذهبی در میان جوانان کم رنگ شده است، و هزار نمونه دیگر از فتارهایی که انتظارش را نداریم اما شاهدیم، همه‌ی این هبازمی‌گردد به تحول در ساختار عقلانیت جامعه. در واقع بسیاری از فتارهایی که در شرایط طبیعی و متعادل، عقلانی است، در شرایط غیر طبیعی، غیر عقلانی است و بر عکس.

همچنین گفتیم که توسعه بر بستر عقلانیت امکان شکل گیری دارد و توسعه یافتنگی را نیز حضور در قلمرو سرحدی فناوری تعریف کردیم. حضور در قلمرو سرحدی فناوری نیازمند ابداع در فناوری و قلمرو سرحدی حوزه‌های جدید است و این نیاز به انبوی تسخیر حوزه‌های جدید که هم نواور باشند و هم خطر مدیران کارآفرین دارد که هم نواور باشند و هم خطر کنند و گفتیم در شرایطی که عقلانیت معنی دارد جامعه مختلف می‌شود نه تنها مدیران کارآفرین پدید نمی‌آیند بلکه مدیران کارآفرین موجود نیز به مدیران فرستاد جو تبدیل می‌شوند. بنابراین جامعه‌ای که عقلانیت معنی دارد اش مختلف شده است، شرایط اسلامی برای حرکت به سوی توسعه ازادی دارد.

به عنوان جمع بندی باید گفت از آن جا که عقل و عقلانیت پدیدهای تاریخی و اجتماعی هستند پس در یک بستر تاریخی و اجتماعی رشد می‌کنند و تحول می‌یابند. متأسفانه عدم تعادل موجود در عقلانیت امروز ایرانیان، به نسل های بعدی منتقل می‌شود. رفتارهای ما مبتنی بر هر نوعی از عقل باشد، به صورت عادات رفتاری و از طریق فرایند شرطی شدن به نسل بعدی منتقل می‌شود. بنابراین اعوجاج عقلانیت امروز به نسل بعدی نیز منتقل می‌شود. این بدین معنی است که موتور تحول و توسعه به راحتی و با برنامه ریزی یک دولت و دریک نسل روشن نمی‌شود دوران درازی از تمرین و تجربه لازم است تا عادات رفتاری یک نسل عوض شود. از آن جا که عامل اولیه این تحول در ساختار عقلانیت ایرانیان، حکومت بوده است (رفتارها و سیاست های غیر عقلانی و بی ثبات حکومت در لیند مدت)، اصلاح آن نیز باید از حکومت آغاز شود. اما به یاد داشته باشیم که هرگاه حکومت، خود را طی یک برنامه ریزی بدلند مدت اصلاح کند، آنگاه جامعه، حداقل با وقفهای یک نسله اصلاح خواهد شد.

و فعالیت خود را به سوی آن می بردند. مثلاً امروز معلوم می شود که سود د ر بازار آهن است این مدیران سرمایه‌های خود را به بازار آهن می بردند و فرد ا به بازار سود اور دیگر.

البته یک اقتصاد متعادل نیاز به هر سه دسته مددیر دارد.اما رشد اقتصادی و جوچش اقتصادی نیازمند وجود انبوی از مدیران خلاق و کارآفرین است که نوآور و خطرپذیرند. اینها هستند که فرصت‌های جدید فراروی تولید، سرمایه‌گذاری و صادرات را کشف می‌کنند و با خطر کردن سرمایه خود را به آن سو می‌برند و بازارهای جدید را تسخیر می‌کنند.اما به نظر می‌رسد اقتصاد ایران روزبه روز از مدیران کارآفرین خالی تراویز مدیران معمولی یا مدیران متصرف، پرتر می‌شود. بهمین علت علی رغم این‌همه تزریق سرمایه به اقتصاد ایران، اقتصاد از بن بست فعلی - یعنی حلقه‌ی طولانی تورم قیمت همراه با رکود تولید- بیرون نمی‌آید. چراکه عقل معنی داری توجیه نداده که مدیران به سوی فعالیت‌های کارآفرینانه بروند. بنابراین مدیران کارآفرین هم اگر در ایران می‌مانند، تبدیل می‌شوند به مدیران متصرف یا مدیر معمولی که تا وقتی پول نفت به اقتصاد تزریق می‌شود، کارشان سود آور است ولی اگر پول نفت به اقتصاد تزریق نشود همه‌ی این‌ها نیز شکست می‌خورند. مسأله‌ی عقلانیت آیینی نیز در ایران وضعیتی همانند عقا، معنی داری دارد که به علت گستردگی ویژگی

مسئله، اکنون وارد آن نمی شوم. اما به گونهای خلاصه می توان گفت که عقل آینی بخش بزرگی از مردم ایران در دودههای اخیر به گونهای تحول یافته است که رعایت هنجارها و قواعدهای عمومی برای آنها عقلانی نیست. در جامعه ای رشوه ندادن عقلانی است در این جا رشوه دادن. در جامعه ای در صفت ایستادن و رعایت حقوق دیگران توجیه عقلی دارد در جامعه ما خارج از نوبت به هدف رسیدن توجیه عقلی دارد، و نظایر اینها روزانه می توانیم هزاران مورد از رفتار مردم را در کوچه و بازار مشاهد کنیم که حاکی از این است که عقل آینی مردم توجیه برای رعایت هنجارها ندارد.

نیست، بلکه توانایی تولید فناوری و نوآوری در فناوری است که شاخص توسعه یافتنگی است.

رشد است، اگر امروز مردم به هم اعتماد نمی‌کنند

